

پرسیدم ،

آقای شادان تشکیلات زنان کارش چی به؟

- اصل برنامه ما اصلاح امور سیاسی مملکت است

به همین زودی مجلس را پراز خانم ها می کنیم . تمام ادارات

وزارتخانه ها را بدست می گیریم

یواشکی به رفیقم گفتم :

- پاشو بریم وضع خوب نیست .

صبر نکردم مصطفی بلند شه ، بطرف در راه افتاد

مصطفی از عقب بمن رسید و بازو مو گرفت :

- صبر کن رفیق ... فقط یکی دیگه مونده .

بازو مو با عصبانیت کشیدم :

- ولم کن بابا حزب بازی در آوردی ...

- تو بمیری این یکی دیگه حزبی نیست .. عیبه نری

دیدنش ناراحت میشه .

- بسیار خب بریم ...

داخل شدیم الحمدلله صد هزار مرتبه شکر که روی دیوارهای این دکان عکس و شعار حزبی نبود .. بعد از سلام و احوالپرسی گفتم :

- آقا زکی توی برادرها که هر کدام از یک حزب هستند چطور شده شما حزبی نیستین؟! خندید و جواب داد :

- شما شهری ها مثل ما دهاتیها زرنک نیستین ما هفت تا برادر با هم متفق و متحدیم : منتهی قرار گذاشتیم هر کدام تو یک حزب بریم هر کدام از حزب ها که قدرت را به دست بگیره یکی از ماها اونجاست و کارهای مالیاتی و شهرداری و بانکی و خلاصه هر کاری که هفت برادر داشته باشن انجام میده با این ترتیب نون مادائما تو روغن است و کلاه سرمان نمیره .

وقتی این حرفها را شنیدم از تعجب دهانم باز ماند

برسیم :

- شماچی؟ شما تو کدوم حزب هستین؟

آقازکی بازم خندید.

- ممکنه فردا پس فردا یک حزب دیگه درست بشه

واز همه جلوتر بیفته اونوقت کلاه ما پس معرکه میمونه

بهمین جهت من (یدک) هستم وپرای روز مبادا موندم!!

عروس چه شکلی باشه؟!...!

www.KetabFarsi.com

زن و شوهر دانشمند را جمع به عروسی پسرشان صحبت
میکردند. شوهره که حوصله اش سر رفته بود میخواست مطلب
را تمام کند:

- باید به بینیم پسر مون چی میگه

- اون حرف حسابی که نمیزنه همش میگه تا

قسمت چی باشه!.. ما باید براستی يك فکری بکنیم..

- این حرفها دیگه کهنه شده امروز رسم و رسوم فرق

کرده باید خودش به بینه و به پسنده .

- مرد تو چرا این حرفها رامیزنی ؟ مگه جوان ها

را میشه فرستاد دنبال زن گرفتن؟! میره يك دختر قرتی و رقاص میگیره . یکی رو میگیره که مناسب ما نیس و آبرومان رامیبره ...

- این درست ولی باید دید نظر خودش چی به ممکنه دختری رو که تو انتخاب میکنی اون نپسنده !
- خب از خودش هم میپرسم .

- من دیرم میشه ، باید زودتر برم اداره تو باهاش صحبت کن .

- آگه نیمساعت دیربری چطور میشه ؟ صبر کن الان میاد پائین حرفهامونو میزنیم .

- زن چه عجله ای داری ؟!

ششماهه پسرمان از سربازی اومده ، داره از تنهائی دق می کنه همیش کنج اطاق شعر میخونه یا صفحه گوش می کنه میترسم به کاری دستمون بده...
- خیلی خب ، بگو زودتر بیاد .

پسرشان لباس پوشیده آمد پائین بهر دو سلام داد.

کنار میز صبحانه نشست، پدر و مادر طور مخصوصی می-
 خندیدند و زیر چشمی نگاهش می کردند نمی دونستند سر
 صحبت را چه جوری واکن ... بالاخره پدر شروع به
 صحبت کرد:

- پسر جون چن وقته از سر بازی برگشتی؟

- شش ماه میشه ...

- چه زود گذشت ..

- برای چی پرسیدی بابا؟

- هر کس بمن میرسه از عروسیت میپرسه. من جزواب

میدم هنوز خبری نیس .

پسرم داره خستگی درمی کنه !

مادر دنبال حرف شوهرشو گرفت :

- حق دارن .. ماهیچ فکر نیستیم ، پسرمان داره

بیر میشه ..

پره ساکت و آرام مشغول خوردن صبحانه بود پدر،

انگاشه کرد :

- الآن بسا مادرت داشتیم راجع به تو صحبت میکردیم ... ممکنه دختری را که ما پسند کنیم تو خوشت نیاد .

پسره همانطور که سرش پائین بود جواب داد :
- اول شما پسند کنین ، منم می بینم بعد برید خواستگاری .

مادر ذوق زده پرسید :

- خوب ، پسرم عروس چه شکلی باشد؟

- چه میدونم مامان .

- خجالت نکش ، تو یه سرنخی دست من بده با بقیه اش کارت نباشه .

- یه دختر معمولی باشه دیگه .

پدر مداخله کرد :

- پسر جون اینکار خجالت نداره زن کفش تنگ و گشادنیس که هرروز عوضش کنی ... نظرت را بگو ...
موس موس هم نکن یه دفعه بگو مصطفی و ما را راحت کن . قدش چقدر باشه؟ چشم و ابروش چه رنگ باشه؟

سفید دوست داری؟ سبزه دوست داری؟ هرچی تو دولت هست بگو.

پسره بحرف اومد.

- اگه قدش باندازه قد خودم باشه خیلی عالی یه،

اگه نشد از شانهم کوتاهتر نباشه.

مادر خنده‌ی شیرینی کرد:

- بارك الله پسر، خب دیگه؟

- موهاش طلائی باشه.

- چرا طلائی؟

- چون تو سلمونی هر رنگی بخواد میتونه دربیاره

- چشم و ابروش چطور باشه؟

- ابروهاش نازک. چشماش سبز و لبهاش گوشت

آلود باشه صورتش نه گرد باشه و نه دراز...



مادر حرف پرسشو قطع کرد:

- کاغذ و قلم بیار اینارو بنویسیم.

پسر بشوخی مادرش اهمیت نداد:

- خانواده‌اش اصیل و ثروتمند باشه، البته اینجور

دخترها کمی لوس و نر میشن باید روز اول بهشون بگین
 که پسر تون ناز زنو نمیکشه! اگه منت دارن قبول کنن!!
 حوصله پدیره داشت سر میرفت:

- پسر جون آدم نباید اینقدر پرتوقع باشه!
 - پدر من که گفتم قسمت هرچی به همون میشه، شما
 اصرار دارین حرف بزnm .

مادره پسر شو دلداری داد:
 - ای شالله یکی مطابق سلیقه ات پیدا میکنم . . .
 دیگه چه شرایطی باید داشته باشه؟

- راه رفتنش رو خوب دقت کن. بهش بگو برات
 کمی آب بیاره مواظب باش پهاش کج نباشه موقع
 راه رفتن باسنش تکان نخوره! اینجور زن به درد من
 نمیخوره.

پدیره که دهنش آب افتاده بود گفت:
 - اینجور زن که بهتره.

- تو خونه اش خوبه ولی وقتی تو خیابان راه میریم دوست
 ندارم مردم نگاهش کنن. جنگ و دعوا راه بیفته.

مادر بصدای بلند خندید:

۱-..وا مادر جان اینکه مهم نیست. بهش میسپاری
تو خیابان تکونش نده، بدون پیچ و تاب راه بره. - بسیار
خوب! اونم دقت میکنم.

-یه چیز مهم دیگه، وقتی میری خواستگاری يك
(جوك) بگو بخنده اگه موقع خنده دندانهاش معلوم
نشد خوبه، اما اگه دهنش را یکوجب واکرد و بصدای
بلند خندید بدون خدا حافظی بلند شو بیا.

-چرا پسر مگه با مردم دعوا داریم؟!

-اینجور دخترها دست آدمو بخون آلوده میکنن.
یه وقت می بینی تو سینما، اتوبوس و خیابان نیشش را
وامیکنه. مردم که نمیدونن عادتش اینه، خیال میکنن
خبری هس. عقبش می افتن، اونوقت خربیار و معرکه
بارکن.

-پسر تو دیگه شور شو در آوردی.

پدره پشتیبانی پسرش در آمد:

-حرف پسر مو قطع نکن. بگذار هرچی میخواه

بگه. بگو باباجون.

- به بهانه اینکه خیلی ازش خوشش آمده دهانش را
راببوس، نکنه دهانش بوبده!

- اینارو میدونم پسر، پدرت که اومد
خواستگاری من به بهانه تماشای گوشواره هام گوشم را
هم بو کرد!!!

پدره که بیاد گذشته ها افتاده بود گفت:

- ولی خواستگارها دندانها تو ندیدن سرشان
کلاه گذاشتی!

مادره از این طعنه عصبانی شد:

- مگه کور بودن؟!؟

- نه تو خیلی زرننگ بودی!

چیزی نمانده بود جلسه مشورت عروسی تبدیل
بمیدان جنگ بشه... پسره مداخله کرد و گفت:

- بخاطر اینکه ماهم بعدها، این حرفهارا نرنیم باید
خیلی دقت کنین.

- بگو پسر، گوشم بانست...

- آگه موهاش زیاد بلند بود علتش را پیرس نکنه
بعضی قسمت‌های سرش طاس باشد و پوستیژ گذاشته باشه!
پدر که دلخور شده بود از جاش بلند شد:

- من دیرم شده میرم اداره، شما حرفاتونو بزنین
و تصمیم بگیرین!

- سلامت شوهر عزیزم! خداوند بکسب و کارت
برکت بده. خب پسرم ادامه بده.

- پیش پدرم روم نمیشد بگم. بدختره بگو شنیدم
شناگر خوبی هستی برو عکسهائی که لب دریا ورداشتی
بیار...

- عکشو دیگه بیار. برای چی؟

- از این عکس میفهمی که سینه‌هاش طبیعی‌یه یا پنبه
پر کرده!

- اوا... پسرم تو چقدر وسواسی هستی مورا از
ماست میکشی!

- مادر جان میخوام بکعمر با این زن سرموروی
یه بالش بگذارم حق ندارم دقت کنم؟!...

- چرا .. اما بنده بی عیب خدا نیا فریده ...

- من بازن نمی گیرم یا بی عیبش را پیدا می کنم ...
مخصوصاً باید دقت کنی چشم هاش سالم باشه.

- پسر جان چشمش را چطوری امتحان کنم.؟

- هوم ... دستت را ایستار بالا بگو دخترم چشم من
خوب کار نمیکنه به بین ساعت چنده اگه درست گفت
معلومه چشم هاش سالمه ..

- ای شیطون اینارو تو سربازی یاد گرفتی؟

- بعله مادر آدم که میره سربازی خیلی چیزها یاد

میگیره ...

- مارو بگو که فکر می کردیم تو چیزی سرت

نمیشه ...

- میدونی مادر؟ .. بعضی دخترها (قوز) دارن و با

زرنگی از مردم مخفی می کنن باید بهر کلکی شده این راهم

بفهمی ..

- آره پسرم راس میگی ... تو حموم زنونه خوب

معلوم میشه ..

- شانهاش راهم باید ببینی نیفتاده باشه زن هر قدر
 صورتش زیبا باشه اگه شانهاش افتاده باشه و بیسن
 پستانهاش فاصله نباشه لطفی نداره !
 همچنین شکمش بزرگ نباشه و کمرش بساریک
 باشه ..

مادرش حوصله اش سررفت و گفت :

- پسرجون این دختری رو که تو میخواهی باید
 بکارخانه سفارش بدی !!

- مادر چرا عصبانی میشی ؟ مگه خودت نگفتی
 عروس چه شکلی باید باشه ؟

اگه دختره ساق پاهاش چاق باشه به درد من نمیخوره
 من دوست دارم ساقهاش کشیده و خوش ترکیب باشه .

- کافی به پسر من این دختری که تو میخواهی مگه
 دیوانه شده بیاد زن تو بشه میره تو فیلم ها بازی می کنه و
 یکعالم پول می گیره ..

- مادر بنظر تو یک دختر نجیب اینجوری پیدا

- والله منكه فكر نميكنم پيدا بشه .

- برو بگرداگه پيدا نشه تا آخر عمرم ازدواج

نمي كنم .

مادر واقعاً دلخور شده بود :

- توفعلا برو پيش پدرت دلواپس نشه الان غرو غرش

درمياد .

پسره از خونه آمد بيرون . سيگار شو روشن كرد

با قدم هاي تند خود شو رسوند بخيابان چند قدم آنطرفتر

يك دختر موبور منتظرش بود :

- سلام ..

- سلام جوني چرا اينقدر دير كردي؟

- داشتم با پدر و مادرم راجع به (عروس) صحبت

ميكرديم .

- چطور شد؟

- حرفها مونوزديم .. بگذار يك چند روزي بگردن

خوب كه خسته شدن و پيدا نكردن ميفرستمشان منزل

شما ..

- نکنه چندتا دیگه مثل من پیدا کنن .. ؟

- نه جونم .. خیالت راحت باشه .. دختری بسا

مشخصات تو حکم کیمیا را داره .. عصری میام استودیو

فیلمبرداری می بینمت .

دختره آهی کشید :

- تو فیلمبرداری قبول نشدم والا باین زودی ها

ازدواج نمی کردم .

- چه بهتر برو بنشین خانه تامادرم بیاد سراغت .

راه ترقی

www.KetabFarsi.com

متخصصین امور اقتصادی که مأموریت داشتند علل عدم رشد اقتصاد ملی را بررسی نمایند. و راههای قاطعی برای پیشرفت اقتصاد کشور پیدا کنند. پس از چندین ماه مطالعه و تشکیل چند سمینار و کنفرانس باین نتیجه رسیدند که توسعه امر «توریزیم» تنها راه ترقی و رشد اقتصاد ملی است.

بهمین جهت قرار شد از محل وام دولت امریکا مبلغ بیست و پنج میلیون لیره در اختیار سازمان جلب سیاحان قرار گیرد تا در راه توسعه و پیشرفت امر تورستی

مصرف شود ..

این تصمیم بزرگ دولت با سروصدای زیاد و بوق و کرنا از رادیو و تلویزیون و بوسیله مطبوعات با اطلاع عموم هموطنان رسید و سازمان جلب سیاحان طی بخشنامه‌ای این دستور را به کلیه ادارات تابعه ابلاغ نمود.

«بمنظور توسعه و رونق امر توریسم که عامل اساسی و موثر پیشرفت اقتصاد ملی و بالارفتن سطح درآمد عمومی است. و ام‌های طویل‌المدت به صاحبان اماکن توریستی داده شود، مشروط بر اینکه صلاحیت اماکن مذکور به گواهی سازمان جلب سیاحان برسد ..»

بمحض انتشار این خبر سیل متقاضیان توسعه اماکن توریستی بطرف سازمان جلب سیاحان بحرکت درآمد روزانه پنجاه شصت نفر برای گرفتن وام به سازمان مراجعه می‌کردند و اصرار داشتند هرچه زودتر وام لازم در اختیارشان گذاشته شود.

هر کسی در هر گوشه و کناری آلودگی پیا کرده و چند ناصندلی شکسته زیر سایه درختی گذاشته و ادعای کرد

مؤسسه توریستی راه انداخته!!

تمام درخواست های وام بیک شکل و بیک اندازه و حتی بیک انشاء بود. همه مؤسسه های خود را مهم و پرازش ذکر کرده و محل خود را خوش آب و هوا ترین نقطه مملکت معرفی می کردند و اکثر تقاضا داشتند از صد هزار تا سیصد هزار لیره به آنها وام داده شود.

البته تقاضاهای بیک میلیون لیره و حتی بیشتر هم توی آنها دیده می شد.

چون می بایست محل متقاضیات از نزدیک باز دیدو به گواهی نماینده سازمان جلب سیاحان برسد... گروه هایی مرکب از بیک کارشناس، بیک ارزیاب، و بیک سرپرست بهر منطقه اعزام گردید تا گزارش های لازم را تهیه نمایند.

با اینکه قرار شده بود این بازرسی ها محرمانه باشد و حتی بدون حضور تقاضا کننده ها انجام گیرد اما وقتی ما به قصبه محل مأموریت خودمان رسیدیم با کمال تعجب مشاهده کردیم عده زیادی جلوی تنها مهمانخانه قصبه

منتظر ورود ماهستند !!

تنها اطاق سه تختی مهمانخانه قصبه را برای ما آماده کرده و حتی کرایه یکماه آنرا هم متقاضیان وام پرداخته بودند !!

متقاضیان که خیلی دلشان برای گرفتن این وام لك زده، و هر کدام محل خرج پول هارا هم در نظر گرفته بودند هر کدام اصرار داشتند اول برای باز دید محل آنها برویم. قرار گذاشتیم از فردا صبح کار را شروع کنیم. همه قول دادیم بشرط اینکه ناراحتمان نکنند همه جا را باز دید خواهیم کرد و به همه وام خواهیم داد.

البته ما از طریق فیلم ها و نشریات خارجی که تصادفاً به دستمان میرسید و از روی کارت پستال هائی که رفقا از کشورهای دیگر برایمان میفرستادند میدانستیم چه جور جاهائی ارزش توریستی دارد و تقریباً در اینکار خبره بودیم.

تقاضا کننده برای ما وسیله حرکت میفرستاد و مادامی که مشغول بررسی منطقه او بودیم پذیرائی مفصلی